

جایگاه عقل در اجتهاد

سعید ضیائی فر

یکی از پرسش‌های مهم و سرنوشت‌ساز در اجتهاد این است که عقل چه نقش و جایگاهی در اجتهاد دارد؟ واقعیت این است که فقهای امامیه در مقام اجتهاد بسیار از عقل استفاده می‌کنند. برخی از موارد استفاده از آن در علم اصول تدوین شده است، ولی بسیاری از موارد کارایی عقل هنوز به شکل منظمی تدوین نشده و مبانی نظری و ادله آن بررسی نگردیده است، گرچه فقها در لابه‌لای مباحث اصولی و فقهی خود به آن اشاره کرده یا عملاً در مقام اجتهاد از آن استفاده کرده‌اند.

تلاش نگارنده در این مقاله بر آن است تا در حد توان خویش موارد استفاده از عقل در اجتهاد را گردآوری کرده و آن‌ها را در طرحی منظم دسته‌بندی کند تا بدین وسیله راه برای بررسی و ارزیابی این استفاده‌ها همواره شده و گامی به سوی اجتهاد ضابطه‌مند و متناسب با مقتضیات زمان برداشته شود. از آن‌جا که برخی از موارد استفاده از عقل در اجتهاد به صورت مبسوط در علم اصول بررسی شده است، در این مقاله، به صورت گذرا به آن پرداخته و بیش‌تر توجه خود را به مواردی که در لابه‌لای مباحث اصولی و فقهی مطرح گردیده، ولی کم‌تر بدان توجه شده است، معطوف می‌کنیم.

در آغاز لازم است به صورت گذرا دو واژه «عقل» و «اجتهاد» را تعریف کرده و مراد خود را از این دو واژه توضیح دهیم و دسته‌بندی موارد استفاده از عقل را در اجتهاد ارائه کنیم.



الف) تعریف عقل و موارد کاربرد آن

واقعیت این است که عقل معانی و کاربردهای متعددی دارد^۱ و دانش وران فقه و اصول نیز تعریف های گوناگونی از آن ارائه داده اند. دانش وران علم اصول قبل از پیدایش اخباری ها در مقام تعریف دلیل عقل تنها به ذکر برخی مصادیق آن اکتفا می کردند، ولی پس از پیدایش آنان و مناقشه در اعتبار عقل در قلمرو احکام فقهی، تلاش کردند تا تعریف روشنی از دلیل عقلی ارائه دهند و از آن به بعد پرداختن به تعریف عقل و دلیل عقلی در کلمات آن ها بیش تر به چشم می خورد؛ برای نمونه میرزا ابوالقاسم قمی در این باره می آورد:

مراد از دلیل عقلی حکمی است که توسط آن به حکم شرعی دست یافته و از علم به آن علم به حکم شرعی حاصل می شود.^۲

و نیز صاحب فصول پس از ارائه تعریفی نزدیک به تعریف فوق، دو قسم اصلی حکم عقل را چنین بیان می کند:

۱. حکم عقلی که به قاعده حسن و قبح عقلی باز می گردد و مفاد آن گاهی حکم واقعی است، نظیر حکم عقل به وجوب شکر منعم و حرمت کفران وی و گاهی حکم ظاهری است، مثل حکم عقل به مباح بودن اشیای خالی از مفسده....
۲. حکم عقلی که به قاعده حسن و قبح عقلی باز نمی گردد، مثل حکم عقل به مطلوبیت مقدمه در صورت مطلوب بودن ذی المقدمه [وجوب مقدمه واجب].^۳

شهید صدر نیز موارد استفاده از عقل در اجتهاد را به عنوان منبعی در عرض کتاب و سنت استقصا کرده است. وی پس از تقسیم عقل به عقل نظری و عملی، موارد کاربرد هر یک را چنین می آورد:

- الف) استفاده از عقل نظری - بدون دخالت عقل عملی - که دو قسم اصلی دارد:
۱. تطبیق قوانین و احکام عقل نظری، نظیر امکان و امتناع بر حکم شرعی، مانند این که عقل از میان چند نوع حکم محتمل یک نوع را ممتنع و آن را نفی می کند، مانند این که عقل مالک بودن ورثه نسبت به مال مورث به صورت مشاع به معنای تبعیض در مملوک را غیر معقول دانسته و در نتیجه قسم دیگر - که ملکیت های ناقصه متعدد است - ثابت می شود.

۲. تطبیق قوانین علیت بر حکم شرعی که خود سه قسم دارد:

الف. باب مستقلات عقلیه که در آن یا عقل علت تامه حکم شرعی و علیت آن را نسبت به



حکم شرعی دریافته و طبعاً طبق قانون تبعیت احکام از مصالح و مفاسد، معلول را که حکم شرعی است، کشف می کند یا عقل معلول حکم شرعی و معلولیت آن از حکم شرعی را در می یابد، طبعاً از این طریق حکم شرعی را کشف می کند.

ب. باب ملازمات عقلی که در آن عقل صرفاً علیت و تلازم میان دو شیء را درک می کند، ولی این که فعلی علت شرعی فعل دیگری است، از شرع گرفته می شود؛ مثلاً تلازم عقلی میان وجوب فعل و وجوب مقدمه آن را عقل درک می کند، ولی این که چه فعلی مقدمه فعل دیگر است، از شرع گرفته می شود.

ج. باب قیاس اولویت یا مساوات که در آن عقل علت حکم را از متن دینی کشف کرده و سپس به وجود آن، در جای دیگر حکم می کند.

ب) استفاده از عقل عملی - به انضمام عقل نظری - که به دو صورت است:

۱. گاهی عقل عملی به قبح فعلی از افعال انسان ها حکم می کند و بنابر قاعده ملازمه میان حکم عقل و حکم شرع (که مفاد عقل نظری است) می گوئیم آن فعل بر انسان حرام است.

۲. گاهی عقل عملی به قبح صدور فعلی از شارع حکم می کند و بنابر حکم عقل نظری مبنی بر محال بودن صدور فعل قبیح از شارع حکیم می گوئیم شارع چنین حکمی صادر نمی کند.^۴

موارد یاد شده مواردی است که عقل به عنوان منبع حکم شرعی در عرض کتاب و سنت، حکم شرعی را کشف می کند - همان طور که در کلام محقق مزبور و دیگران به آن تصریح شده است -.^۵ ولی همان طور که روشن است کارایی عقل در اجتهاد به منبعیت استقلالی آن اختصاص ندارد، بلکه در مقام اثبات وثاقت متون دینی، استنباط از متون دینی و در طول متون دینی نیز کارایی دارد.

مراد ما از دلیل عقلی هر حکمی است که از طبیعت انسان بما هو انسان برخاسته، هرچند ممکن است که وحی هم درباره آن رهنمود و رهبردی داشته باشد و به گمان نگارنده، موارد کارایی عقل در اجتهاد را می توان به سه صورت زیر بیان کرد: ۱. حکم عقل به عنوان منبع حکم شرعی در عرض کتاب و سنت؛ ۲. حکم عقل در مسیر اثبات وثاقت متون دینی؛ ۳. حکم عقل در راه استنباط از متون دینی.

موارد فوق مواردی است که از حکم عقل در اجتهاد استفاده می شود.^۶ در این مقاله، تلاش خواهد شد تا موارد کارایی عقل در اجتهاد طبق دسته بندی فوق به تفصیل ذکر شده و نمونه هایی از کاربرد آن در اجتهاد به صورت مستند نشان داده شود.

ب) تعریف اجتهاد

از اجتهاد دو تعریف مهم ارائه شده است:

۱. نهایت تلاش فکری در به دست آوردن ظن نسبت به حکم شرعی.^۷

۲. نهایت تلاش فکری در به دست آوردن حجت بر احکام شرعی یا تعیین وظیفه عملی در صورت دست نیافتن به حکم شرعی [قطعی].^۸

روشن است که این دو تعریف تفاوت‌هایی دارند که یکی از آن‌ها، تفاوت قلمرو آن دو است. بنابر تعریف دوم «تلاش فقیه برای تعیین وظیفه عملی مکلف در هنگام شک» نیز در قلمرو اجتهاد است. مراد ما در این مقاله از اجتهاد، معنای دوم است.

اینک پس از روشن شدن معنای عقل و اجتهاد به بررسی موارد به کارگیری عقل در اجتهاد می‌پردازیم:

۱. حکم عقل به عنوان منبع حکم شرعی در عرض کتاب و سنت

یکی از مبانی پذیرفته شده در اندیشه اسلامی این است که حکم و قانون گذاری به خداوند اختصاص دارد^۹، حال این پرسش مطرح می‌شود که آیا عقل می‌تواند به صورت مستقل از وحی، اراده و قانون خداوند را کشف کند. همان‌طور که متون وحیانی (کتاب و سنت) از اراده و قانون الهی پرده بر می‌دارند. یا این که عقل هیچ راهی به کشف مستقل حکم و قانون الهی ندارد و تنها از راه متون وحیانی می‌توانیم به قانون الهی دست پیدا کنیم؟

گروهی از فقهای امامیه اعتقاد دارند که عقل هیچ راهی ندارد که به صورت مستقل از قانون الهی پرده بردارد. اخباری‌ها نماینده این جریان فکری‌اند.^{۱۰} در مقابل گروهی از فقهای امامیه اعتقاد دارند که عقل در عرض کتاب و سنت می‌تواند به صورت موجبه جزئی از حکم و قانون الهی پرده بردارد. این گروه تلاش کرده‌اند این کشف عقل را ضابطه مند کنند که نتیجه این تلاش ارائه «قاعده ملازمه» است. این قاعده یکی از معروف‌ترین و مهم‌ترین^{۱۱} قواعد عقلی علم اصول است. دانش‌وران علم اصول آن را یکی از قواعد عقلی دانسته‌اند که نقل در اثبات آن دخالتی ندارد، بلکه این قاعده صرفاً عقلی است. آری، طرف تلازم در این قاعده دوگونه است: گاهی طرف تلازم هم، حکم عقل است، نظیر حکم عقل عملی به حسن یک فعل و قبح فعل دیگر، که در



این صورت، با استفاده از قاعده ملازمه به وجوب فعل اول و حرمت فعل دوم حکم می‌شود. گاهی طرف تلازم از وحی گرفته می‌شود، نظیر مقدمیت فعلی نسبت به فعل دیگر که مثلاً وحی می‌گوید وضو مقدمه نماز است و بنا بر اعتقاد به ملازمه، وجوب مقدمه استنتاج می‌شود. به هر حال، کیفیت و موارد استفاده از «قاعده ملازمه» در علم اصول به صورت مفصل بحث شده است و نیازی به تفصیل آن در این مقاله نیست. ۱۲

۲. حکم عقل در مقام اثبات و ثاقت متون دینی

یکی از پرسش‌های مهم در مقام اجتهاد و استنباط از متون دینی آن است که عقل چه نقشی در مسیر اثبات و ثاقت و متون دینی دارد؟ این پرسش یکی از پرسش‌هایی است که قبل از پرداختن به تفقه، به پاسخ‌گویی نیاز دارد و علی‌القاعده باید در علم اصول بررسی شود، ولی متأسفانه این بحث در علم اصول، مطرح نشده است و تنها برخی از فقها در مقام اجتهاد از عقل در مقام اثبات و ثاقت متون دینی استفاده کرده‌اند، بدون آن که مباحث و مبانی نظری آن را در علم اصول بررسی کنند. تا آن‌جا که نگارنده بررسی کرده است فقها از عقل در مقام اثبات اعتبار و ثاقت متون دینی در سه مورد استفاده کرده‌اند:

الف. اماره و قرینه اعتبار روایت

یکی از مباحث اصولی ملاک اعتبار خبر واحد است. دو دیدگاه مهم در این زمینه وجود دارد: گروهی ملاک حجیت را خبر شخص موثق دانسته‌اند^{۱۳} و گروهی حصول وثوق را ملاک اعتبار ذکر کرده‌اند. ۱۴ بنا بر مبنای دوم، قرائن گوناگونی - از جمله وثاقت راوی - باعث وثوق می‌شود. یکی از قرائنی که برخی از فقها به عنوان قرینه حصول وثوق ذکر کرده‌اند، حکم عقل است. برای نمونه شیخ مفید در این باره می‌آورد:

خبر واحدی قاطع عذر [و قابل استناد در فقه] است که مقرون به قرینه‌ای باشد که موجب علم به صحت مفادش باشد و این قرینه گاهی دلیل و حجیتی از عقل است.^{۱۵}

هم چنین ممکن است مراد فقهایی که در مقام تقویت اعتبار روایت گفته‌اند که اعتبار یا دلیل عقلی آن را تأیید می‌کند، همین مطلب باشد. ۱۶ ولی پرسش مهم این است که مراد از حکم عقلی که تقویت‌کننده اعتبار روایت است چیست؟ واقعیت این است که فقهایی که در سیره استنباطی



خود از عقل چنین استفاده کرده‌اند، مراد خود را توضیح نداده‌اند و از مواردی است که به بحث و بررسی نیاز دارد تا اولاً، مراد از حکم عقل در این موارد روشن شود و ثانیاً، میزان اعتبار و اعتماد بر آن در مقام اجتهاد بررسی گردد.

ب. طرد روایت به ملاک مخالفت با حکم عقل

یکی از نتایجی که به کارگیری عقل در اجتهاد به همراه دارد، طرد روایاتی است که با حکم قطعی عقل - نه حکم ظنی آن - ناسازگار است. بر این اساس، اگر فقیه مفاد روایتی را با حکم قطعی عقل به گونه‌ای ناسازگار دید که قابل تأویل نیست.^{۱۷} در این صورت، روایت را طرد می‌کند. برای نمونه شیخ مفید می‌گوید:

اگر روایتی بیابیم که با احکام [قطعی] عقل مخالف است، آن را طرح می‌کنیم، چرا که عقل به فساد مفاد آن حکم می‌کند و این بدان معناست که یا روایت به جهت خاصی، نظیر تقیه صادر شده یا اساساً از معصومین صادر نشده، بلکه به آن‌ها نسبت داده شده است.^{۱۸}

هم چنین شیخ انصاری در این باره می‌آورد:

هرگاه از دلیل عقلی قطع حاصل شود دیگر دلیل نقلی نمی‌تواند با آن تعارض کند و اگر دلیل نقلی معارض با دلیل عقلی یافت شد، اگر می‌توان آن را طرد کرد [نظیر خبر غیر قطعی] باید آن را طرد کرد، در غیر این صورت، [نظیر خبر قطعی الصدور] باید آن را تأویل کرد.^{۱۹}

ولی پرسش مهم این است که مراد از حکم عقلی که ملاک طرد روایت است چیست؟ فقهایی که در مقام استنباط از عقل چنین بهره‌ای برده‌اند، مراد خود را توضیح نداده‌اند، ولی با تأمل در مقام کاربرد آن می‌توان گفت که مراد از حکم عقل در نظر آنان دو امر است: یکی مصادیق حکم عقل عملی، نظیر قبح ظلم، دیگری گزاره‌هایی که دلیل عقلی قطعی بر آن‌ها اقامه شده است. اینک دو نمونه از طرد روایات به ملاک قبح ظلم را ذکر می‌کنیم: روایاتی رسیده است که مفاد آن تجویز ربا با حیله و ظاهرسازی است. برخی از فقها به دلیل ظالمانه بودن مفاد این روایات آن‌ها را طرد کرده‌اند.^{۲۰} هم چنین برخی از فقها روایات رد فاضل دیه را به دلیل ظالمانه بودن مفاد آن‌ها طرد کرده‌اند.^{۲۱}



افزون بر طرد روایت به دلیل ناسازگاری با حکم قطعی عقل، برخی از فقها روایت را به دلیل ناسازگاری با گزاره های کلامی که با دلیل عقلی ثابت شده است، طرد کرده اند؛ برای نمونه عصمت پیامبر (ص) امری قطعی است که دلیل عقلی نیز بر آن اقامه شده است. بنابراین، اگر روایتی با عصمت پیامبر (ص) ناسازگار بود کنار گذاشته می شود؛ برای نمونه در برخی روایات آمده است که پیامبر (ص) در انجام نماز اشتباه کرد.^{۲۲} این روایات در بردارنده حکم فقهی اشتباه در رکعات نماز و کیفیت جبران آن نیز هست. بسیاری^{۲۳} از فقهای امامیه با توجه به عصمت پیامبر (ص) از خطا و سهو، این روایات را که به «روایات سهو النبی» معروف است، کنار گذاشته اند.^{۲۴}

ج. ترجیح یک روایت بر روایت دیگر در هنگام تعارض

دانش وران علم فقه و اصول در مبحث تعارض ادله، حکم تعارض دو یا چند دلیل حکم شرعی را بررسی کرده و بیش تر به بحث تعارض روایات پرداخته اند. پرسش این است که به چه ملاکی یک روایت را بر روایت دیگر ترجیح دهیم؟ برخی از ملاک های ترجیح در روایات آمده است و برخی از فقها به این ملاک ها اکتفا کرده اند، ولی برخی به ملاک های غیر منصوص هم تعدی کرده اند.^{۲۵} از زمره ملاک های غیر منصوص که برخی از فقها ذکر کرده اند، موافقت مفاد روایت با حکم عقل است؛ برای نمونه وحید بهبهانی موافقت مفاد حدیث با حکم عقل را یکی از مرجحات حدیث در هنگام تعارض دانسته است،^{۲۶} ولی مراد خود را از حکم عقل بیان نکرده که از یک سو، به تبیین نیاز دارد و از سوی دیگر، اعتبار علمی آن نیازمند بررسی است.

۳. نقش عقل در مقام استنباط از کتاب و سنت

یکی از موارد مهم تأثیر عقل در اجتهاد، نقش آن در استنباط از متون دینی است. عقل گاهی قواعد استنباط را ساخته و پرداخته می کند و در اختیار فقیه قرار می دهد که این نقش، بسیار پراهمیت و پرکار است. و گاهی به گونه ای در ظواهر متون دینی تصرف کرده و به شکلی که هم خوان با احکام عقلی باشد یا دست کم ناسازگار با آن ها نباشد، آن ها را تفسیر می کند. و گاهی نیز به صورت مرجح یک فتوا و برداشت عمل می کند و از میان دو یا چند برداشت یکی را تقویت کرده و آن را برای فقیه به مرز قطع و اطمینان یا دست کم وثوق می رساند. و گاهی نیز در جهت دست یابی



به موضوع و ملاک حکم گام برداشته و راه های شناخت ملاک حکم را ضابطه مند می کند. اینک نمونه هایی از کارایی های عقل را در این زمینه بررسی می کنیم:

الف. کشف قواعد یا قاعده سازی

قواعد اصولی و فقهی دو ابزار مهم فقیه در مقام اجتهاد هستند. برخی از این قواعد نقلی و برخاسته از متون دینی (کتاب و سنت) اند، برخی از آن ها عقلی و برخی عقلایی و برخی عرفی اند. بسیاری از قواعد فقهی نقلی، برخی عقلایی و عرفی و تعدادی از آن عقلی اند، در حالی که بسیاری از قواعد اصولی عقلایی و عرفی و برخی عقلی و تعدادی نقلی اند. بیش تر قواعد اصولی ابزار کشف احکام فقهی اند و برخی از این قواعد عقلی اند، به این معنا که عقل نقش اصلی را در آن ها بازی می کند، نظیر قاعده ملازمه، قاعده اهم و مهم، قاعده تعیین و قاعده تساقط در هنگام تعارض. ولی عموم یا دست کم غالب قواعد فقهی در بردارنده حکم فقهی اند، اما حکم فقهی کلی که معمولاً فقیه این احکام را بر موارد خاص تطبیق می کند، برخی از این قواعد نقلی اند، نظیر قاعده نفی سبیل و قاعده الزام. برخی از این قواعد نیز عقلی اند، نظیر قاعده اهم و مهم، قاعده نفی ولایت و قاعده عدل و انصاف.

اینک چند نمونه از این قواعد را بررسی می کنیم:

۱. قاعده تعیین (قاعده اصولی)

یکی از قواعد عقلی که در علم اصول و بالمآل در اجتهاد کارایی دارد، «قاعده تعیین» است. گاهی مکلف در نفس تکلیف شرعی شک می کند؛ مثلاً مکلف نمی داند که کفاره افطار روزه ماه رمضان، خصوص دو ماه روزه پی در پی است یا مکلف میان آن و اطعام شصت مسکین مخیر است؟ در این صورت، چون تعیین، تکلیف زایدی است و به دلیل عقلی و نقلی به نفی تکلیف و براءت حکم می شود، ولی گاهی مکلف در حجت بر تکلیف شرعی (نه نفس تکلیف) شک می کند که از آن به «دوران الحجّة بین التعمین و التخییر» تعبیر می شود؛ مثلاً مکلف می داند در شریعت تکالیفی بر ذمه وی نهاده شده است، ولی نمی داند که شارع اعلمیت را در مرجع تقلید شرط دانسته تا فقط استنباط وی حجت بر احکام شرعی باشد یا اعلمیت شرط نیست تا نظر هر فقیه جامع الشرائطی حجت بر حکم شرعی باشد. در صورت اول، تنها در صورتی از عهده آن تکالیف خارج خواهد شد که از مرجع تقلید اعلم تقلید کند، ولی در صورت دوم، مکلف



می‌تواند با تقلید از هر فقیه جامع شرایطی (به غیر شرط علمیت) از عهده تکالیف خارج شود. فقها گفته‌اند مقتضای حکم عقل در صورت شک در حجیت، تعیین است، چرا که حجیت آن یقینی ولی حجیت بقیه مشکوک است.^{۲۷}

۲. قاعده نفی ولایت (قاعده فقهی)

یکی از قواعدی که فقهای امامیه به مقتضای حکم عقل آن را اثبات کرده و در اجتهاد به کار گرفته‌اند، قاعده «نفی ولایت» است. مرحوم کاشف الغطا در این باره می‌آورد:

قاعده عقلی اولی این است که به غیر از خداوند هیچ انسانی بر انسان دیگری ولایت و تسلط ندارد.^{۲۸}

مفاد این قاعده نفی هر گونه ولایت اعتباری و حقوقی انسان نسبت به دیگر انسان‌ها است.^{۲۹} فقهای امامیه اصل و قاعده اولی را، عدم ولایت فردی بر فرد دیگر دانسته‌اند و در مباحث فقهی گوناگونی از آن استفاده کرده‌اند، مباحثی نظیر مقام اثبات ولایت برای افراد،^{۳۰} در بحث قلمرو ولایت افراد^{۳۱} و در شرایط و صفات ولی.^{۳۲}

ب. تصرف در ادله نقلی

یکی از موارد مهم نقش عقل در اجتهاد، تصرف در ادله نقلی است. دانش‌وران علم فقه و اصول امامیه به صورت مبنایی اعتقاد دارند که اگر میان دلیل عقلی قطعی و ظواهر ادله تعارضی رخ دهد، دلیل عقلی قطعی بر ظواهر ادله نقلی مقدم بوده و در نتیجه، به گونه‌ای در ظواهر ادله نقلی تصرف می‌شود.^{۳۳} گاهی به صورت تأویل و تفسیر متن دینی، گاهی به شکل تخصیص عمومات یا تقیید مطلقات متون دینی و گاهی به شکل توسعه در موضوع احکام. برای نمونه امام خمینی درباره تأویل ظواهر متون دینی می‌آورد:

اگر ظاهر کتاب یا سنت با برهان عقلی ناسازگار بود آن را تأویل می‌کنیم.^{۳۴}

هم چنین دانش‌وران فقه و اصول عقل را مخصص عمومات و مقید مطلقات دانسته‌اند.

سید مرتضی می‌گوید:

جواز تخصیص زدن عام به هر دلیل قطعی - چه عقل، چه کتاب، چه سنت

قطعی، چه اجماع - تردیدناپذیر است.^{۳۵}

نمونه روشن این تخصیص، اشتراط تکلیف به قدرت، عقل و علم است. عقل حکم می‌کند



که مکلف باید نسبت به متعلق تکلیف قدرت داشته باشد، چرا که تکلیف وی به غیر مقدر، ظالمانه و به حکم عقل قبیح است، همان طور که عقل تکلیف کردن کسانی را که عقل ندارند، نظیر دیوانگان یا عقل آنان کامل نشده، نظیر کودکان را قبیح می‌داند،^{۳۶} همان طور که به نفی تکلیف از جاهل غافل حکم می‌کند.^{۳۷} بر این اساس، فقها در مقام اجتهاد نیز برخی عمومات را تخصیص یا مطلقات را تقیید کرده‌اند؛ برای نمونه امام خمینی در بحث فروش اسلحه به دشمنان می‌گوید: روایات بر عدم جواز فروش اسلحه به دشمنان دین به صورت مطلق دلالت می‌کند، ولی باید این روایات را به صورتی مقید ساخت که عدم فروش باعث هدم ارکان اسلام یا تشیع نمی‌شود.^{۳۸}

ج. ترجیح یک فتوای فقهی

در استنباط از متون دینی گاهی حکم عقل راهنمای فقیه در استنباط از متون دینی است، بدین معنا که در مسئله‌ای چند نظر وجود دارد و مرجح قاطعی هم در این زمینه وجود ندارد، در این صورت، حکم عقل به عنوان مرجح یکی از نظرهای فقهی عمل می‌کند که نمونه‌های متعددی از آن در سیره اجتهادی فقها به چشم می‌خورد:

۱. در این باره که آیا مخارجی که شخص در راه تحصیل چیزی که متعلق خمس است، خرج کرده است، از قیمت شیء متعلق خمس کسر و خمس بقیه داده می‌شود یا مخارج کسر نمی‌شود، دو نظر وجود دارد: برخی از فقها چون کسر مخارج را با حکم عقل به عدالت سازگارتر دیده‌اند، آن را برگزیده‌اند.^{۳۹}

۲. درباره حکم احتکار و دیدگاه وجود دارد: گروهی از فقها به کراهت احتکار و گروهی دیگر به حرمت آن فتوا داده‌اند. برخی از فقها چون احتکار را نوعی ظلم بر مردم دانسته‌اند، به دلیل حکم عقل به قبیح ظلم فتوای به حرمت را برگزیده‌اند.^{۴۰}

۳. از آیه حد محارب^{۴۱} دو گونه برداشت شده است: گروهی از فقها «او» در این آیه را به معنای تخییر مطلق قاضی و حاکم دانسته‌اند و گروهی دیگر آن را به معنای تناسب مجازات با جرم دانسته‌اند.^{۴۲} برخی از فقها با استمداد از حکم عقل به عدالت و تناسب جرم با جزا دیدگاه دوم را برگزیده‌اند.^{۴۳}

۴. درباره صحت ازدواج دختر باکره‌ای که به مرحله رشد رسیده، چند دیدگاه در فقه امامیه وجود دارد: برخی صحت آن را مشروط به اذن ولی دانسته‌اند، ولی گروهی اذن ولی را در صحت ازدواج وی شرط ندانسته‌اند و دیدگاه خود را به حکم عقل تأیید کرده‌اند.^{۴۴}



د. دست یابی به علت و مناط حکم

یکی از مهم ترین مواردی که عقل در زمینه متون دینی (کتاب و سنت) کارآیی دارد، دست یابی به علت و مناط حکم است و این یکی از ضرورت های اجتهاد در زمان حاضر است. ۴۵ گاهی علت و مناط حکم منصوص است، ولی گاهی دست یابی به ملاک حکم به اجتهاد و تلاش عقلانی نیاز دارد، برخی از دانش وران علم اصول پاره ای از راه های دست یابی به ملاک حکم را ذکر و بررسی کرده اند و گاهی در مسیر استنباط برخی از این راه ها به کار گرفته اند، بدون آن که مباحث نظری آن را در علم اصول بررسی کرده باشند. ۴۶ در این مجال یکی از راه های دست یابی به ملاک حکم را بررسی می کنیم: ۴۷

تنقیح مناط ۴۸

یکی از راه هایی که عقل در پرتو آن به ملاک حکم دست می یابد، «تنقیح مناط» است. تنقیح مناط آن است که فقیه برخی از خصوصیات که همراه حکم در متن دینی (آیه یا روایت) ذکر شده، غیر مؤثر در ملاک حکم می بیند. از این رو، فرقی میان مورد مذکور و غیر مذکور در متن دینی نمی گذارد. برای نمونه در روایت آمده است:

اغسل ثوبک من ابوال مالایوکل لحمه. ۴۹

لباست را از بول حیوانات غیر ماکول اللحم تطهیر کن.

عقل می گوید: آن چه ملاک است نجاست بول حیوان غیر ماکول اللحم است. از این رو، لباس خصوصیتی ندارد، بلکه هر آن چه را که نجاست آن شرعاً مبطل نماز است در بر می گیرد. از این رو، نماز گزار باید علاوه بر لباس، بدن خود را نیز تطهیر کند. ۵۰

هم چنین در روایت آمده است که فردی بادیه نشین نزد پیامبر (ص) آمد و گفت: هلاک شدم. پیامبر (ص) پرسید: چه کرده ای؟ اعرابی گفت: با همسرم در روز ماه رمضان جماع کردم. پیامبر (ص) فرمود: برده ای را آزاد کن.

عقل به قرینه اشتراک تکلیف و عدم احتمال دخالت بادیه نشین در این حکم می گوید: کفاره آزاد کردن برده به آن بادیه نشین اختصاص ندارد و هر فردی که وظیفه انجام روزه ماه رمضان به عهده اوست، اگر چنین عملی را انجام دهد، بر وی کفاره آزاد کردن برده واجب می شود. ۵۱

لیکن نکته ای که فقهای امامیه بر آن پافشاری کرده اند این است که تنقیح مناط باید قطعی باشد. وحید بهبهانی پس از ذکر برخی موارد تعدی از نص، درباره تنقیح مناط می گوید:



تعدی از مورد روایت گاهی به واسطه تنقیح مناط صورت می‌پذیرد و آن مثل قیاس است، با این تفاوت که علت حکم در تنقیح مناط روشن است، یعنی یقین حاصل شده که ویژگی مورد در حکم شرعی دخالتی ندارد. ۵۲

برخی توضیح داده‌اند که تنقیح مناط در صورتی که مستند به لفظ باشد، از باب ظهور حجت است و در صورتی که عقلی و غیر مستند به لفظ باشد باید قطعی باشد. ۵۳

گرچه فقهای امامیه کم‌تر به صورت منسجم و منظم به این بحث پرداخته‌اند، ۵۴ ولی در مقام اجتهاد بسیار از آن بهره گرفته‌اند ۵۵ که به ذکر مأخذ برخی از موارد آن بسنده می‌کنیم. ۵۶

آن چه گذشت مروری گذرا بر برخی از مهم‌ترین موارد به کارگیری عقل در اجتهاد بود. به گمان نگارنده، باید در تحقیقی مستقل اولاً، موارد به کارگیری عقل در اجتهاد به طور کامل استقصا شود (به ویژه مواردی که در سیره اجتهادی فقها به چشم می‌خورد). ثانیاً، میزان اعتبار این موارد به صورت علمی بررسی شود تا راه برای اجتهاد ضابطه‌مند و متناسب زمان هموارتر گردد.

پی نوشت ها:

۱. ر. ک: «دین و عقلانیت در نظرخواهی از دانش‌وران»، نقد و نظر، ش ۲۵-۲۶، ص ۴ به بعد.
۲. ر. ک: قوانین الاصول، ج ۲، ص ۲۱؛ مستشرقان و علوم اسلامی.
۳. ر. ک: محمدحسین اصفهانی، الفصول النوریه، ص ۳۱۶؛ ر. ک: محمدتقی اصفهانی، هدایة المسترشدين، ص ۴۴۱ و ابوالقاسم کلانتری، مطارح الانظار، (تقریرات درس شیخ انصاری)، ص ۲۲۹.
۴. ر. ک: سید کاظم حائری، مباحث الاصول، (تقریرات درس آیه‌الله صدر) ج ۱، ص ۴۷۷-۴۷۹.
۵. ر. ک: همان، ص ۴۷۶. البته تقسیم‌بندی‌های دیگری نیز از استفاده از حکم عقل در اجتهاد شده است (برای نمونه ر. ک: جعفر سبحانی، الموجز، ج ۲، ص ۷۳ به بعد).
۶. البته از عقل در راه اثبات حقایق متون دینی نیز استفاده می‌شود. استدلال‌های عقلی که برای ضرورت بعثت پیامبران، عصمت پیامبران و حقانیت وحی و... فراهم آمده است، همگی از این قبیل‌اند، ولی مستقیماً در اجتهاد تأثیر ندارند. از این رو، در این مقاله به آن نمی‌پردازیم.
۷. حسن عاملی، معالم الدین، ص ۲۳۸؛ ر. ک: محقق حلی معارج الاصول، ص ۱۷۹ و علامه حلی، مبادی الوصول، ص ۲۸۰.
۸. سید محمد سرور حسینی بهسودی، مصباح الاصول (تقریرات درس آیه‌الله خویی) ج ۳، ص ۴۳۴؛



ر. ک: علی غروی، التنقیح (تقریرات درس آیه‌الله خویی) ج ۱، ص ۲۲؛ امام خمینی الاجتهاد و التقليد، ص ۹ و جعفر سبحانی، الموجز، ج ۲، ص ۲۳۷.

۹. ر. ک: همین قلم، جایگاه مبانی کلامی در اجتهاد، ص ۳۰۳ به بعد.

۱۰. ر. ک: محمد امین استرآبادی، الفوائد المدنية، ص ۱۶۱؛ سید نعمت‌الله جزایری، الانوار النعمانية، ج ۳، ص ۱۳۳؛ یوسف بحرانی، الحدائق الناضرة، ج ۱، ص ۱۳۳ و محمدحسین اصفهانی، الفصول الغرובה، ص ۳۱۶.

۱۱. اهمیت این قاعده به لحاظ اختلافی است که در میان فقهای امامیه پدید آورده است. یکی از اختلاف‌های مهم اصولی‌ها و اخباری‌ها، اختلاف درباره این قاعده است (برای اطلاع بیشتر ر. ک: همین قلم، جایگاه مبانی کلامی در اجتهاد، ص ۴۷ به بعد).

۱۲. برای نمونه ر. ک: جعفر سبحانی، الوسيط، ج ۲، ص ۲۲ به بعد.

۱۳. برای نمونه ر. ک: سید محمد سرور حسینی بهسودی، مصباح الاصول (تقریرات درس آیه‌الله خویی) ج ۲، ص ۱۹۶.

۱۴. برای نمونه ر. ک: شیخ انصاری، فرائد الاصول، ج ۱، ص ۱۷۴؛ امام خمینی، کتاب البیع، ج ۱، ص ۴۵۰ و جعفر سبحانی، الموجز، ج ۲، ص ۵۱-۵۲.

۱۵. ر. ک: محمد کراجکی، مختصر کتاب اصول الفقه، چاپ شده در مؤلفات الشیخ المفید، ج ۹، ص ۴۴ و نیز ر. ک: شیخ طوسی، استبصار، ص ۳ و همو، عدة الاصول، ج ۱، ص ۳۷۰.

۱۶. گاهی فقها در هنگام تقویت سند روایت گفته‌اند: «و یساعده الدلیل العقلی»، «یؤیده الدلیل العقلی»، «یؤیده الاعتبار» یا «یؤیده العقل» (برای نمونه، ر. ک: ملا محسن فیض کاشانی، الحق المبین، چاپ شده همراه الاصول الاصلیة، ص ۱۱ و محمدحسن نجفی، جواهر الکلام، ج ۷، ص ۳۷). البته گاهی تعبیرهای فوق را در مقام صحت برداشت خود از یک آیه یا روایت گفته‌اند که بحث دیگری است.

۱۷. البته به شرطی که در حوزه‌ای نباشد که معمولاً عقل توانایی دست‌یابی به ملاک حکم را ندارد، نظیر عبادات.

۱۸. ر. ک: تصحیح الاعتقاد، چاپ شده در مؤلفات الشیخ المفید، ج ۵، ص ۱۴۹.

۱۹. ر. ک: شیخ انصاری، فرائد الاصول، ج ۱، ص ۱۸؛ محمدحسین آشتیانی، بحر الفوائد، ج ۱، ص ۳۷؛ رضا همدانی، الفوائد الرضویة، ج ۲، ص ۱۲۵؛ امام خمینی، کشف الاسرار، ص ۳۱۸.

۲۰. برای نمونه ر. ک: امام خمینی، کتاب البیع، ج ۲، ص ۴۱۵-۴۱۶ و ج ۵، ص ۳۵۳. ناگفته نماند که ایشان در کنار مخالفت روایات با حکم عقل به مخالفت آن‌ها با کتاب و سنت تصریح می‌کنند.



۲۱. برای نمونه ر.ک: یوسف صانعی، مصباح المقلدین، ص ۵۶۰، سؤال ۹۲ و فقه الثقلین (کتاب القصاص)، ص ۱۶۴ و ۱۶۷.
۲۲. ر.ک: محمد بن یعقوب کلینی، کافی، ص ۸۱؛ شیخ طوسی، استبصار، ج ۱، ص ۳۶۹؛ همو، تهذیب، ج ۱، ص ۲۳۴؛ شیخ صدوق، من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲۳۳-۲۳۴ و محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۷، ص ۱۰۰ به بعد.
۲۳. البته گروه اندکی از فقهای امامیه این روایت را پذیرفته اند، نظیر شیخ صدوق و استادش ابن ولید. استدلال وی چنین است: لوجاز ان ترد الاخبار الواردة فی هذا المعنی لجاز ان ترد جمیع الاخبار و فی ردها ابطال الدین و الشریعة (من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۳۱۶).
۲۴. برای نمونه ر.ک: شیخ طوسی، استبصار، ج ۱، ص ۳۷۱؛ علامه حلی، تذکرة الفقهاء، ج ۳، ص ۳۰۹؛ شهید اول، ذکری الشیعة، ص ۲۱۵؛ محمد حسن، جواهر الکلام، ج ۱۲، ص ۲۵۹، ج ۱۲، ص ۲۵۹ و همین قلم، جایگاه مبانی کلامی در اجتهاد، ص ۴۴۹ و ۶۴۳.
۲۵. ر.ک: وحید بهبهانی، رساله الجمع بین الاخبار، چاپ شده در الرسائل الاصولیة، ص ۴۴۷ به بعد و رضا همدانی، الفوائد الرضویة، ص ۵۱۹.
۲۶. ر.ک: وحید بهبهانی، الفوائد الحائریة، ص ۲۳۲.
۲۷. ر.ک: آخوند خراسانی، کفایة الاصول، ص ۴۷۴؛ محمد حسین اصفهانی، رساله الاجتهاد و التقليد، چاپ شده در بحوث فی الاصول، ص ۴۵-۴۶ و سید محمد سرور حسینی بهسودی، مصباح الاصول، (تقریرات درس آیه الله خوئی) ج ۳، ص ۴۵۱. برخی شک در حجیت قول ثقه و عادل را هنگام تعارض مصداق این مسئله دانسته اند. (ر.ک: علی مشکینی، اصطلاحات الاصول، ص ۱۸۵).
۲۸. ر.ک: کشف الغطاء، ص ۳۷ و نیز ر.ک: احمد نراقی، عوائد الایام، ص ۱۸۵؛ سید میر عبدالفتاح مراغی، العناوین، ج ۲، ص ۵۵۶ و سید محمد آل بحر العلوم، بلغة الفقیه، ج ۳، ص ۲۱۴.
۲۹. البته فقها تصریح کرده اند، همان طور که عقل به نفی ولایت حکم می کند، به اثبات ولایت خداوند نیز حکم می کند.
۳۰. ر.ک: شیخ انصاری، مکاسب، ص ۱۵۳؛ امام خمینی، الرسائل، ج ۲، ص ۱۰۰ و محمد حسن نجفی، جواهر الکلام، ج ۴۰، ص ۲۳.
۳۱. ر.ک: کاشف الغطاء، همان جا و آخوند خراسانی، حاشیه مکاسب، ص ۹۳.
۳۲. ر.ک: ناصر مکارم شیرازی، انوار الفقاهة، کتاب البیع، ج ۱، ص ۴۳۴؛ و احمد صابری همدانی، الهدایة الی من له الولاية، (تقریرات درس آیه الله گلپایگانی)، ص ۲۲.



۳۳. برای اطلاع از وجه این تقدیم ر. ک: سید محمد طباطبایی، مفاتیح الاصول، ص ۷-۸.
۳۴. ر. ک: انوار الهدیة، ج ۱، ص ۱۴۱؛ ر. ک: تهذیب الاصول، ج ۲، ص ۴۴. یکی از موارد تأویل، تأویل صحیحہ علی بن جعفر است که ظاهر آن عدم لزوم اجتناب از آب قلیلی است که در آن خون چکیده است (ر. ک: استبصار، ج ۱، ص ۲۳، حدیث ۱۲). ایشان درباره آن می گوید: اما الحدیث فلا بد من تأویلہ و حملہ علی الاجزاء الصغار التي لا یدرکها الطرف (جعفر سبحانی، تهذیب الاصول (تقریرات درس امام خمینی) ج ۲، ص ۲۸۲).
۳۵. ر. ک: الذریعة، ج ۱، ص ۲۷۷ و نیز ر. ک: شیخ طوسی، عدة الاصول، ج ۱، ص ۳۳۶-۳۳۷؛ ابن ادریس، السرائر، ج ۱، ص ۴۰۹ و محقق حلی، معارج الاصول، ص ۹۵.
۳۶. ر. ک: شیخ طوسی، عدة الاصول، ج ۱، ص ۳۳۷ و محمد کراچکی، کنز الفوائد، ج ۲، ص ۲۳.
۳۷. ر. ک: یوسف بحرانی، الحدائق الناضرة، ج ۱، ص ۸۳.
۳۸. ر. ک: مکاسب محرمة، ج ۱، ص ۲۲۸-۲۲۹ و ص ۲۳۳.
۳۹. ر. ک: محمد حسن نجفی، جواهر الکلام، ج ۱۶، ص ۸۳.
۴۰. ر. ک: امام خمینی، کتاب البیع، ج ۳، ص ۴۱۵ و حسینعلی منتظری، دراسات فی ولایة الفقیه، ج ۲، ص ۶۳۶.
۴۱. انما جزء الذين یحاربون الله ورسوله و یسمعون فی الارض فساداً ان یقتلوا او یصلبوا او تقطع ایدیهم و ارجلهم من خلاف او ینفوا من الارض. (مائتة (۵) آیه ۳۳).
۴۲. برای اطلاع بیش تر از این دو نظر ر. ک: محمد حسن نجفی، جواهر الکلام، ج ۴۱، ص ۵۷۳-۵۷۴.
۴۳. برای نمونه ر. ک: سید عبدالکریم موسوی اردبیلی، فقه الحدود و التعزیرات، ص ۸۰۱.
۴۴. برای نمونه ر. ک: محمد حسن نجفی، جواهر الکلام، ج ۲۹، ص ۱۷۹؛ محمد جواد مغنیه، الفقه علی المذاهب الخمسة، ص ۳۲۲.
۴۵. دانش وران اهل سنت در این زمینه پیش قدم بوده اند (برای نمونه ر. ک: ابراهیم فیروزآبادی، التبصرة، ص ۴۱۹؛ ابراهیم شیرازی، اللمع، ص ۹۳، محمد غزالی، المستصفی، ص ۲۸۱).
۴۶. برای نمونه ر. ک: محقق حلی، معارج الاصول، ص ۱۸۵؛ علامه حلی، مبادئ الوصول، ص ۲۷۰؛ وحید بهبهانی، ص ۱۴۵ به بعد؛ ابوالحسن شعرانی، المدخل الی عذب المنهل، ص ۱۸۵ به بعد و سید محمد تقی حکیم، الاصول العامة للفقہ المقارن، ص ۲۹۹ به بعد.
۴۷. به نظر می رسد که یکی از نیازهای علم اصول در عصر حاضر بررسی مطالبی است که فقها در مقام استنباط به کار می گیرند، بدون آن که در علم اصول مبانی آن را بررسی کرده باشند. از زمره این مباحث بررسی راه های دست یابی به ملاک و علت حکم است.



۴۸. این قلم سایر راه های دست یابی به ملاک حکم را در جایگاه مبانی کلامی در اجتهاد، ص ۲۳۲-۲۴۰) بررسی کرده است.

۴۹. ر. ک: محمد بن یعقوب کلینی، کافی، ج ۳، ص ۵۷، حدیث ۳.

۵۰. ر. ک: محمد جواد مغنیه، فقه الامام جعفر الصادق، ج ۳، ص ۴۰.

۵۱. ر. ک: وحید بهبهانی، الفوائد الحائزیه، ص ۲۹۴؛ یوسف بحرانی، الحدائق الناضره، ج ۱، ص ۵۶ و سید محمدتقی حکیم، الاصول العامة للفقہ المقارن، ص ۳۰۱.

۵۲. الفوائد الحائزیه، ص ۲۹۴.

۵۳. برای نمونه مرحوم آشتیانی در این باره می آورد: ان التعدی مما اشتملت علیه الروایة من الخصوصیات لابد وان يستند اما الى تنقیح المناط القطعی او الظنی المستند الى اللفظ و من هنا یعلم انه لو انتفی احد الامرین لا معنى للتعدی و ان ظن بالعلة لرجوعه الى العمل بالقیاس المنتهی عنه فی الشریعة فمقتضی الاصل الاوّلی هو عدم التعدی الا اذا ثبت المناط بما ذکرنا (کتاب القضاء، ص ۱۳۹ ر. ک: محمدحسن نجفی، جواهر الکلام، ج ۲۳، ص ۲۷).

۵۴. تا آن جا که نگارنده بررسی کرده است محقق حلی، اولین فقیه امامی است که به صورت اجمالی آن را مطرح کرده و پس از وی تا حدودی در کلام دانش وران علم اصول امامیه مطرح شده است (برای نمونه ر. ک: معارج الاصول، ص ۱۸۵؛ علامه حلی، مبادئ الوصول، ص ۲۲۰؛ وحید بهبهانی، الفوائد الحائزیه، ص ۱۴۷ و ص ۲۸۹؛ ابوالحسن شعرانی، المدخل الى عذب المنهل، ص ۱۸ و سیدمحمدتقی حکیم، الاصول العامة للفقہ المقارن، ص ۳۰۱).

۵۵. دانش وران اخباری با به کارگیری عقل در استنباط میانه خوبی ندارند، ولی به رغم آن برخی از آنان حجیت تنقیح مناط را پذیرفته اند (ر. ک: یوسف بحرانی، الحدائق الناضره، ج ۱، ص ۵۶) و در مقام استنباط از آن بسیار بهره گرفته اند (ر. ک: همان ج ۳، ص ۴۵، ج ۴، ص ۱۹۳، ج ۵، ص ۲۹۷ و ج ۱۴، ص ۲۸۱. وی اعتبار آن را از محدث استرآبادی نیز نقل می کند (ر. ک: همان، ج ۲، ص ۹۲).

۵۶. برای نمونه ر. ک: سید محمد جواد حسینی عاملی، مفتاح الکرامه، ج ۲، ص ۵۶؛ شیخ جعفر کاشف الغطاء، کشف الغطاء، ج ۱، ص ۳۱ و ج ۲، ص ۴۶۰؛ سید علی طباطبایی، ریاض المسائل، ج ۴، ص ۱۴۳؛ فاضل نراقی؛ عوائد الایام، ص ۲۶۴؛ مستند الشیعه، ج ۱۱، ص ۱۵۰؛ محمد حسن نجفی، جواهر الکلام، ج ۸، ص ۱۲۸؛ سید میر عبدالفتاح مراغی، العناوین، ج ۱، ص ۲۴؛ شیخ انصاری، المکاسب، ج ۵، ص ۳۸؛ سید محمد آل بحر العلوم، بلفه الفقیه، ج ۱، ص ۲۰۰؛ سید محمد کاظم طباطبایی یزدی، حاشیه المکاسب، ج ۱، ص ۲۲؛ سید احمد خوانساری، جامع المدارک، ج ۴، ص ۱۸۴ و امام خمینی، کتاب البیع، ج ۱، ص ۳۴۸.

